

دکتر حمید فرزام

تحقیق در سبک مدح شیخ کمال خجندی

(متوفی بسال ۸۰۳ هـ)

کمال‌الدین مسعود خجندی از بزرگان شرای عارف مشرب دوره تیموری و از معاصران حافظ و شاه نعمت‌الله‌ولی بوده است و چنانکه از دیوان شعر او (۱) برمی‌آید ظاهراً به (وحدت وجود) و اصول و مبانی تصوف و عرفان اعتقاد داشته و غزلیات و اشعاری در همین باره سروده است ، از جمله در غزلی چنین گفته:

قطره‌یی قطره ز دریا ، چو ساحلهائی
گر بدریا برسی قطره نبی دریائی ...
گر نه با اویی ، اگر پادشهی درویشی
ورنه بی خویشی اگر با هم‌می تنهائی ...
که دلی‌گاه زبان‌گاه نهان‌گاه عیان
پیش روی تو صد آینه نهادست ، کمال
روشن است آینه‌ها بنگر اگر بینائی (۲)
و در غزل دیگری ذوق عرفانی او بدین گونه تجلی کرده :

- ۱- دیوان کمال بتصحیح آقای عزیز دولت آبادی ، بطرز پسندید و شایان تحسین با مقابلهٔ نسخ متعدد خطی نخستین بار بسال ۱۳۳۷ هجری شمسی در تبریز بطبع رسیده و در مقدمهٔ آن شرح حال شاعر مزبور بتفصیل آمده است.
- ۲- دیوان کمال‌الدین مسعود خجندی . بتصحیح عزیز دولت آبادی ،

عارف پنهان ز پیدا خوشترست گنج را گنجینه ماوا خوشترست
 عالم آزادگان خوش عالمیست ای دل آنجا رو که آنجا خوشترست
 اندرین پستی دلت نگرفت هیچ عزم بالا کن که بالا خوشترست
 عاشقان را دل به وحدت می کشد مرغ آبی را بدریا خوشترست... (۱)
 در بسیاری از اشعار و غزلهای کمال این کشش و جذب و عشق عارفانه
 نمودارست. ما اختصاراً بذکر چند دیگر از این دست اشعار اکتفا می کنیم
 و نخست بنقل غزلی بس لطیف و شور انگیز می پردازیم:

عشق بر آتش نهاد دفتر بود و نبود

آیت فتح قریب سر حقایق گشود

قطره بدریا رسید ابر برفت از میان

نور فروشد ز شمع شمع بر آمد بدود

از نفعات بخور، کون و مکان در گرفت

چون بهم آمیختند آتش و مجمر بعود

در پس آینه چیست. قایل این حرف کیست

کاینه با خود نداشت آنچه به طوطی نمود

وجه دورویی نماید. صورت دیبای را

باز برفت از میان واسطه تار و پود

چام بده جان ستان، روی مپیچ از زیان

عاشق بیمایه را عین زیانست سود

هر که بدار فنا جبهه هستی بدوخت

رمز سوی الله بخواند، سرانا الحق شنود

سر فنا گوش کن. جام بقانوش کن

حاجت تقریر نیست کز عدم آمد وجود

خلق ز نقصان حال بیخبرند از کمال

کز همه بی قیل و قال گوی سعادت ربود (۲)

۱- همان دیوان، ص ۱۷

۲- ایضاً دیوان کمال، ص ۱۶۵-۱۶۶

عرفات عشق بازان سرکوی یار باشد
 بطواف کعبه زین در نروم که عار باشد
 چو سری بر آستانش ز سر صفا نهادی
 بمصفا و مروه ای دل دگرت چه کار باشد
 قدمی ز خود برون نه به ریاض عشق (کانبجا)
 نه صداع نفحه گل نه جفای خار باشد
 بمعارج انا الحق نرسی ز پای منبر
 که سری شناسد این سر که سزای دار باشد...
 نکند کمال دیگر طلب حضور باطن
 که قرار گاه زلشش دل بیقرار باشد (۱)

سالها شده که در تانک و پوئیم تو بمائی عجب چه میجوئیم... (۲)
 هر کسی در حرم وصل تو محرم نشود
 هر بر اهِم بدر گاه تو ادهم نشود... (۳)
 میخروشد بحرو میگوید به آواز بلند
 هر که در ما غرقه گردد عاقبت از ما شود (۴)

۱- همان دیوان، ص ۱۶۵

۲- همان دیوان، ص ۲۶۲

۳- همان دیوان ص ۱۹۳، مرادشاعر از (ادهم) در مصراع دوم، ابواسحق
 ابراهیم بن ادهم عارف معروف قرن دوم هجری (متوفی بسا ۱۶۲ هـ) است.
 رجوع شود به: تاریخ تصوف در اسلام، دکتر قاسم غنی، چاپ دوم، تهران ۱۳۳۰
 شمس ص ۱۶۲-۱۶۴ و حاشیه ص ۵۹
 ۴- مقدمه دیوان کمال، ص شش، بیت مزبور در متن دیوان دیده نشد
 ظاهراً از غرلی بمطلع:

گردلم در زلف پنهان کرده (ئی) پیدا شود... افتاده است. دیوان کمال
 ص ۱۷۴.

در دیوان کمال اشعاری یافته میشود که حاکی از ارادت و اخلاص او به عارفان بزرگ ادوار پیشین است چنانکه درغزلی بمطلع :

جهانی پر ز مقصود است و راهی روشن و پیدای

درینا تشنه لب خواهیم مردن بر لب دریا (۱)

از لحاظ وزن و قافیه و بعضی از مضامین ، به قصیده معروف سنائی

بمطلع :

مکن در جسم و جان منزل که این دونست و آن والا

قدم زین هردو بیرون نه ، نه اینجا باش نه آنجا (۲)

نظر داشته و معانی برخی از ابیات آنرا اقتباس کرده است. مثلاً درین

بیت که گفته :

کسی کز طلعت خورشید جز گرمی نمی بیند

دلا معذور میدارش که دارد چشم نابینا

بطور مسلم از کلام بلند و عارفانه سنائی الهام گرفته که فرموده است :

عجب نبود گر از قرآن نصیبت نیست جز نقشی

که از خورشید جز گرمی نیابد چشم نابینا (۳)

و در همین غزل از شمس تبریزی و مولانا جلال الدین محمد مولوی

بدین گونه یاد کرده :

۱ - ایضاً دیوان کمال ؛ ص ۹ - ۱۰

۲ - دیوان سنائی غزنوی ، باهتمام مدرس رضوی استاد دانشگاه :

تهران ۱۳۴۱ شمس ، ص ۵۱

۳ - همان دیوان ، ص ۵۲ . مولانا جلال الدین محمد نیز در

مثنوی به همین بیت سنائی نظر داشته است در آنجا که فرموده :

بهر محجوبان مثال معنوی

خوش بیان کرد آن حکیم غزنوی

این عجب نبود ز اصحاب ضلال .

که زقرآن گر نبیند غیر قال

غیر گرمی می نیابد چشم کور

کز شعاع آفتاب پسر ز نور

مثنوی معنوی ، جلال الدین محمد بلخی . باهتمام رینولد . ا. نیکلسون

طبع لیدن سنه ۱۹۲۹ ، دفتر سوم ص ۲۴۱

مگو کارباب دل رفتند و شهر عشق شد خالی

جهان پر شمس تبریز است مردی کوچوم مولانا (۱)

کمال در اشعار دیگر نیز بارها نام عطار و مولانا را به احترام برده است

بدین قرار :

یار چون بشنید گفتار کمال گفت مولانائی و عطار ما (۲)

به ترکستان بیا آن خاک در یاب اگر در روم مولانا نیایی (۳)

صوفیان مست شدند از سخنان تو کمال که در اناس تو بوی سخن عطار است (۴)

آن طالب دل سوخته امروز کمال است کز گفته او گرمی عطار بیایی (۵)

جامی در نفعات الانس درباره او نوشته : «... اشتغال وی بشعر و تکلف

ستر حال و تلبیس را بوده باشد بلکه میساید که برای آن بوده... که ظاهر مغلوب

باطن نشود و از رعایت صورت عبودیت باز نماند چنانکه خود میگوید :

این تکلفهای من در شعر من کلمیننی یا حمیرای من است... (۶)

جامی که خود شاعری بزرگ و نکته سنجست، در بهارستان نیز در باب

شیوه شعر کمال چنین آورده : «... در ایراد امثال و اختیار بحرهای سبک با

۱ - ایضاً دیوان کمال ، ص ۱۰

۲ - همان دیوان ، ص ۲۰ : همچنین مقدمه دیوان مزبور بقلم آقای

عزیز دولت آبادی . ص نه

۳ - همان دیوان ، ص ۳۵۴

۴ - ایضاً دیوان کمال ، ص ۱۰۲

۵ - همان دیوان ، ص ۳۶۷ : همچنین مقدمه دیوان کمال بقلم عزیز

دولت آبادی ص نه

۶ - نفعات الانس جامی، بکوشش مهدی توحیدی پور : تهران ۱۳۲۶ :

شمس : ص ۶۱۱

قافیه‌ها و ردیفهای غریب که سهل‌ممتنع نماست. تتبع از حسن دهلوی (۱) میکند، اما آنقدر معانی لطیف که در اشعار وی ابهت در اشعار حسن نیست. (۲) و چنانکه ملاحظه میشود به وفور معانی لطیف در شعر کمال اشارتی بلیغ نموده است.

حق اینست که شاعر مورد بحث، اگرچه در زمره شعرای طراز اول نیست ولی بر اثر ذوق خاص عرفانی و تتبع در دیوان بزرگان شعرای پیشین مانند نظامی و عطار و کمال‌الدین اسمعیل اصفهانی و مولوی و سعدی و امیر خسرو و امیر حسن دهلوی، بویژه توجه بسبک سخن بعضی از شاعران نامدار معاصر خویش چون حافظ شیرازی و سلمان ساوجی و عماد فقیه کرمانی (۳) شعرش طبعاً نغز و دلنشین و حاوی نکات و مضامین تازه و اصطلاحات بدیع و جالبست که پس از گذشت قرن‌ها هنوز هم کم و بیش، بعنوان مثل در سخن فارسی بکار می‌رود و ما برخی از این گونه ترکیبات را که در دیوان وی یافته‌ایم برای مزیده‌فایده در اینجا می‌آوریم.

۱ - نجم‌الدین خواجه امیر حسن دهلوی امیر خسرو دهلوی و مرید و معتقد مرشد بزرگ، خواجه نظام‌الدین اولیا و از شاعران معروف فارسی‌زبان هند در قرن هشتم هجریست. رجوع شود به: از سعدی تاجامی، ادوارد برون انگلیسی. ترجمه علی‌اصغر حکمت، چاپ دوم تهران ۱۳۳۹ شمسی، ص ۱۵۵ و حاشیه آن

۲ - مقدمه دیوان کمال بقلم عزیز دولت‌آبادی، ص ۱۰. نقل از بهارستان

جامی

۳ - برای یافتن نام شعرای مزبور که سبک سخنشان مورد توجه کمال بوده و بهمین جهت اسامی آنها در دیوان وی آمده به ترتیب نگاه کنید به صحایف: ۳۷۰، ۳۸۷، ۲۰، ۱۰۲ و ۳۶۷: ۳۸۸ و نه مقدمه: ۱۰ و ۲۰ و ۳۵۴، ۱۱۹ و ۲۰۴ و ۲۱۱ و ۲۶۳ و ۲۹۵ و ۳۹۰: ۱۳۱ و ۳۱۰ و ۳۳۵، ۳۱۰ و ۳۳۵ و ۳۹۵: ۱۶۱ و ۳۸۴ و هشت و نه مقدمه بتصحیح عزیز دولت‌آبادی: ۱۵ و ۲۲۹ و ۳۳۵ و ۳۸۱ و ۳۸۴: ایضاً ۳۸۴ و نه مقدمه دیوان کمال.

کلاه بر آسمان انداختن :

گراز شوق جمال کن گرفته لاله جام مل

کله بر آسمان انداخت مازان بر تر اندازیم

(دیوان کمال، ص ۲۴۹)

تعلیم خط گرفتن:

خطت بسوخت با آتش هزار دفتر علم

ندانمت ز که این خط گرفته بی تعلیم

(دیوان کمال، ص ۲۵۳)

زانوزدن (۱) :

مه خرگه نشین آنشب مرا زانوزدی صد جا

چو آن ترک از سرمستی نهادی سر بز انویم

(دیوان کمال، ص ۲۵۴)

دست شستن (از چیزی):

کمال از خضر پرسش کرد و صف چشمه اش گفتا

چو آن لب دیده ام زان آب اکنون دست هیشویم

(دیوان کمال، ص ۲۵۴)

بگردن گرفتن:

شوریده سری جمله گرفتیم بگردن

وانکه چو سر زلف تو سودای تو کردیم

(دیوان کمال، ص ۲۷۵)

چند مرده حلاج بودن :

اگر بشیوه منصور دم زنی زانا الحق

یقین شود دم آخر که چند مرده حلاجی

(دیوان کمال، ص ۳۳۳)

نعل وارونه (باژگونه) زدن :

من کیم گفتمی که گویم خاک نعلین منی

ماه من تا چند نعل باژگونه میزنی ؟

(دیوان کمال، ص ۳۷۰)

۱ - زانو زدن : خم شدن پیش کسی برای تعظیم او. فرهنگ فارسی،

دکتر محمد معین، جلد دوم ۱۳۴۳، ص ۱۷۱۴

تردماغی و خشک مزاجی :

مگر دماغ تو صوفی بیانگ چنگ شود تر

که از قدح نکشیدی عظیم خشک مزاجی

(دیوان کمال، ص ۳۴۴)

به ریش کسی خندیدن :

ز چیست قهقهه شیشه های می ، دانی ؟

به ریش محتسب شهرمی کند خنده (۱)

(دیوان کمال ، ص ۳۹۵)

بدیهیست توجه بهمین نوع معانی موجب گردیده که برخی از اشعار او

اگرچه از سخن دیگران مقتبس است در فارسی مثل شود مانند :

سنگ بدگوهر اگر کاسه زرین شکند

قیمت سنگ نیفزاید و زرکم نشود (۲)

(دیوان کمال، ص ۱۹۳)

و بعضی دیگر از باریک بینی و نازک خیالی، در عین لطف و زیبایی ، شیوه

گویندگان سبک هندی را فرایاد آورد، نظیر این بیت :

نشان شبروان دارد سر زلف پریشانش

دلایل روشنست اینک چراغ زیر دامانش

(دیوان کمال، ص ۲۲۹)

ناگفته نماند که ترکیب (طرفه بغداد) که پیش از کمال در نظم و نشر

متداول و مثل بوده (۲) در شعرا و نیز آمده چنانکه گفته است:

هر گزم روزی نداد این طرفه بغداد ، داد

خرمن امید را زان داده ام بر باد، باد

(دیوان کمال، ص ۱۹۵)

۱ - ادوارد برون انگلیسی نیز این بیت را (دارای معنائی بکر و لطیفه‌ای

بدیع) دانسته است. رجوع شود به: از سعدی تاجامی، ادوارد برون انگلیسی

ترجمه علی اصغر حکمت . چاپ دوم تهران ۱۳۳۹ شمسی، ص ۴۴۴

۲ - باید دانست که اصل این شعر از سعدیست و کمال آنرا با اندک تغییری

اقتباس و تضمین کرده است. رجوع شود به گلستان سعدی ، باهتام و تصحیح

میرزا عبدالعظیم خان گرکانی، تهران ۱۳۱۰ شمسی، باب هشتم، ص ۲۱۰